



دانش اندوزی یا خیال پردازی

پدیدآورنده (ها) : مینوی، مجتبی

ادبیات و زبانها :: نشریه یغما :: مهر ۱۳۴۱ - شماره ۱۷۱

صفحات : از ۲۸۹ تا ۲۹۹

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/143810>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۴/۰۱/۱۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- دانش اندوزی یا خیال پردازی
- نقد و بررسی نظرات مستشرقان در خصوص شخصیت زید بن ثابت
- نقش خراج و هدیه در استمرار جشن های ایرانی در قرون نخستین اسلامی
- ایران و ایرانی در سفرنامه ی ابن بطوطه و اولیای چلبی
- ایرانیان در سپیده دم اسلام
- بررسی وضعیت زردشتیان در ایران دوره ی صفویه
- استفاده از اطلاعات در فعالیت تصمیم گیری مدیران ارشد مراکز پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
- تبیین سبک رهبری توانمندساز چرخه دانش در دانشگاه های کشور
- سه نکته از دستور تاریخی در شاهنامه و متون پهلوانی
- جایگاه تشیع در اندلس در مقایسه با مذاهب دیگر (تحلیلی بر علل گسترش نیافتن تشیع در اندلس)
- ساختار تمدن اسلام در عصر اول عباسی و نقش عناصر ایرانی در آن
- مشکلات فرهنگ نویسی با نگاهی به فرهنگ جامع و فرهنگ شاهنامه

عناوین مشابه

- دانش اندوزی یا خیال پردازی
- استراتژی در مدیریت دانش؛ استراتژی دانش یا استراتژی مدیریت دانش؟
- بررسی تغییر یا اصلاح برنامه ریزی درسی در جهت کاهش فشار تحصیلی و رشد دانش آموزان
- طلوعه آفتاب دانش در آغاز قرن چهاردهم یا شرح زندگانی آیه الله شهرستانی
- بررسی تربیتی تادیب دانش آموز و تلف یا نقصان در اجرای آن توسط معلم در مراکز آموزشی براساس فقه و حقوق موضوعه
- خیال پردازی و تاثیر آن بر زندگی فردی و اجتماعی کودکان و روند تحصیلی آنها
- مدیریت دانش و سرمایه ی انسانی: ۵ نکته برای همکاری با همسر یا خویشاوند نزدیک در یک کسب و کار؛ احترام به نقاط ضعف یکدیگر
- نقد و بررسی: از خیال پردازی تا باورپذیری
- تقدم با کدامیک: سازمان یادگیرنده یا مدیریت دانش
- بررسی همکاری والدین با مدرسه در رفع مشکلات تربیتی یا اخلاقی دانش آموزان در مدارس ابتدائی

یغما

شماره مسلسل ۱۷۱

شماره هفتم

مهرماه ۱۳۴۱

سال یازدهم

مجتبی منوی

دانش اندوزی یا خیال پردازی؟

- ۲ -

خوارزم را میدانید چرا بدین اسم نامیدند؟ البته که نمیدانید. جواب سؤال را در آثار البلاد قزوینی خواهید یافت: یکی از پادشاهان جمعی از اصحاب مملکت خویش را بدین سرزمین نفی کرد که از آبادی دور و منقطع بود. پس از مدتی فرستاد تا ببینند آنها چه میکنند. دیدند کوخها و کلبه‌ها از چوب که در آنجا فراوان بود ساخته‌اند و به‌صید ماهی زندگی میکنند. در لغت ایشان خوار بمعنی گوشت بود و رزم بمعنی هیزم، پس مملکت ایشان را خوارزم نامیدند. معلوم نیست قبل از اینکه آنجا بروند بهمان زبان تکلم میکردند یا آن زبان را در میان همان کوخها و کلبه‌ها اختراع کردند. بهر حال آثار البلاد باید حاوی همه عجایب و غرایب و چرند و پرندهای مربوط به بلاد باشد، این هم یکی از آنها. اما آقای شیخ عباس قمی در احوال اُخطب خوارزم چه لزوم دارد که داخل اشتقاق لفظ خوارزم بشود تا این چرت و پرتها را از

آثار البلاد یا از ابن خلکان نقل کند ؟ و اما صاحب بستان السیاحه علاوه بر وجه تسمیه ای شبیه بآنچه نقل شد يك تحقیق دیگر هم تحفه آورده است : دو لشکر با یکدیگر مصاف دادند و گروه انبوه بقتل آمدند . یکی از بزرگان لشکر گفت « **خوا رزمی** بود » یعنی سخت و دشوار کارزاری بود . اسم آنجا شد خوارزم .

از قرن هفتم و هشتم هجری کم کم زبان ترکی هم ضمیمه معلومات علمای مشرق میشود و دیگر گل بسبزه آراسته می گردد . حالا بیا و تماشا کن . دمشقی صاحب نخبه الدهر (ص ۱۸۶) می گوید اصل کلمه بغداد را **بگ دار** گفته اند ، بترکی معنی آن دار العدل (دادسرا) می شود ، کوئی گفته باشند حاکم عادل . منلا صورت ترکی کلمه ملاست ، و شیخ مصطفی المدنی در کتاب المعرب والدخیل گفته است (التذکره التیموریه ص ۳۸۶) که منلا در لفظ منلاجامی و امثال آن از من لانظیر له گرفته شده است ، از کثرت استعمال اسم و خبرش را حذف کردند من لا باقی ماند ! ولی نمی گوید که فتحه میم چطور بدل بضمه شد . مرحوم فرصت شیرازی هم از ابن قبیل وجه تسمیه ها در آثار العجم آورده است ، از آن جمله (ص ۵۰ حاشیه ۱۲) اینکه : ابوالحسن اشعری را که طایفه اشعریه بدو منسوبند بدان جهت اشعری لقب داده اند که در وقت تولد مویها بر بدنش رسته بود . بر بدن صدها هزار نفر دیگر هم مویهارسته است و اشعری نشده اند !

چنان نیست که هر چه در کتابهای قدیم آمده باشد از قبیل نمونه هائی باشد که در اوراق گذشته بدست دادم . بعکس ، در میان کتب مامشرقیان اگر کتابهای قابل خواندن و لایق استفاده کردن بجوئیم باز همان کتب قدماست که مملو از فواید است . قصد بنده بیرون کشیدن امثله ای بود و نشان دادن محل ضعف ، بلکه جنبه ضعیف ، تا محقق امروزی ازان احتراز واجب بیند . و باز گمان نرود که آنها همه فریب این شیوه اشتقاق را می خورده وزیر بار خرافات می رفته اند . این ابوحنیان توحیدی شیرازی در کتاب مقابسات نقل می کند که در مجلس ابوالفتح نوشجانی بودیم ، از هردری سخن را دیدیم تا رسید باینجا که کسی گفت : آیا نه اینکه گفته اند عقل از عقل گرفته شده است ؟ (یعنی اینکه مثل پای بند که شتر را از رفتن مانع میشود عقل هم انسان را از

تهوّر و از کارهای دور از مصحلت رادع و مانع است). اوجواب داد که این اشتقاق فقط يك جنبه کلمه را نشان میدهد، و بکلمه از يك جهت که ترکیب حروف و تألیف لفظ و صورت مسموع کلمه باشد نظر می کند. به معنی عقل باید نظر کرد. آیا در رومی و هندی هم اگر نام از عقل بردیم معنی عقل را از ان اراده می کنیم؟ البته که خیر، درستست که این معنی جلو گیری در جزء صفات عقل موجود است، ولیکن در حالات مختلف کارهای دیگر هم می کند (نقل بمعنی شد).

ابوریحان بیرونی، که میتوان او را مطلقاً بزرگترین عالم عالم اسلام شمرد، در کتاب الجواهر می گوید که: احمد بن علی در کتاب شرح العلل گفته است «روز را نهار بدین سبب گفتند که ضیاء روز بمانند جریان نهر از مشرق بسمت مغرب است و مابین آن دورا می گیرد»؛ دلم می خواهد بدانم بین روز و شب از این حیث چه فرق هست، زیرا که می توان گفت تاریکی مستدیر شب نیز بمانند جریان نهر از مشرق بسمت مغرب می رود تا مابین آن دورا فرامی گیرد. همو گفته است که «شب را لیل بدین جهت نامیده اند که انسان را به لَیْلَة و میدارد، که نظر کننده بچیزی بشک می افتد، ابتدا می گوید همان خودش است و سپس می گوید لالا، بدین ترتیب است که شب چیزها را بر مرد لَیْلَة می کند»، و کمان کرده است که لَوْلُو (مروارید) نیز بدین جهت بدین اسم نامیده شده است، زیرا که کوهر شناسان معتقدند که انسان مروارید را همه دفعه يك نحو نمی بیند، این بار که می بیند هیأت و شکل آن غیر از آن کَرَّة دیگر است که دیده بود یا خواهد دید (این هم نقل بمعنی شد. رجوع شود به کتاب الجواهر بیرونی ص ۱۰۶).

از انتقاداتی هم که حمزه اصفهانی بر اشتقاق سازان عصر خود کرده بوده است (هرچند خود او از اشتقاق سازان قهار بوده) در مقاله الجنون فنون مندرج در صفحات ۳۸۵ تا ۳۹۶ از سال چهارم مجله یغما ده سال پیش ازین سخن رانده ام و اینجا دیگر تکرار نمی کنم.

مراد نشان دادن شیوه های کهنه اشتقاق سازی عامیانه بود. در قرون اخیره شیوه نوی مبتنی بر تعصب ملی و نژادی و دینی پیدا شد، مثل بعضی از امثله شعر نو، که

حمزه اصفهانی در آن شیوه پیش قدم بود و متجاوز از هزار سال پیش سنگ بنای آن را گذاشته بود، و صاحبان کتابهای سخیف دبستان المذاهب و دساتیر آسمانی مجدّدین آن شیوه بشمار می آیند و پیروان و شاگردان آنها از عهد میرزا آقاخان کرمانی تا کسروی تبریزی و آزاد مراغه‌ای و بعدتر، علمای معاصرو صاحبان مکاتب بهارزه و مغادمه و شروینیه و بصیریّه و غیرهم، نگذاشته‌اند این آتش خاموش شود. محسن فانی در دبستان المذاهب مگه و مدینه و نجف و بسیار جای مسلمانی دیگر را از معابد و آتشکده های ایرانی دانسته است، و اسامی آنها را از فارسی گرفته:

«از پیکرها که در خانه کعبه بود پیکر ماه بغایت نیکو بوده، بنابراین آن خانه را **ماه گمه** گفتندی یعنی مکان قمر و محل ماه، رفته رفته تازیان **مکه** اش گفته‌اند... و گویند در مدینه آنجا که رسول مدفون است **هیکل** ماه بود، و آن پیکر **کده** را **مهدینه** می گفتند یعنی قمر دین است و دین قمر حق است، تازیانش **مدینه** کردند... و آورده‌اند که در نجف اشرف آنجا که روضه امام مؤمنان علی است آتشکده بود، فروغ پرای نام، و آن را **نکف** می خواندند، یعنی نا آکفت، و آکفت آسیب را گویند و اکنون **نجف** شده...»، **کربلا** هم در محل آتشکده دیگری بوده بنام **کاربالا**، و قس علی هذا^۱.

هر کس که در او این نوع خیال بافیهای مبتنی بر اعتقاد های دینی یا وطنی افراطی توأم با جهل و بی پروائی و خویشتن را مسؤول اقوال و اعمال خویش ندانستن جمع شد، و بنا کرد از این قبیل «تحقیقات» نوشتن و بصورت کتاب و مقاله چاپ کردن، یا در حواشی کتب گنجانیدن، یا انشای خود را بر بزبانی مبتنی بر این گونه تمایلات بنا نهادن، محتاج تیمار و تعهد در بناهای مخصوص است. زیرا که اگرچه ضرر جانی و بدنی بکسی نمیرساند زیانهای روحی و روانی این معجائین نسبت بدیگران در منحرف کردن اذهان ساده لوحان و ایشان را بگمراهی کشاندن کمتر از ضرر جانی دیوانگان زنجیری نباید شمرده شود، و همان طور که جمعی را از ترس اینکه کزنند بدنی بدیگران برسانند مجبور و محظور می کنند اینهارا هم لااقل از اینکه سخافات ایشان به ساده

۱ - دبستان مذاهب چاپ ۱۲۶۷ ورق ۱۰ و ۱۱، جزء عقاید و مذهب سپاسیان و پاریسان.

لوحان القا شود و بچاپ برسد ممنوع باید داشت، چه رسد باینکه مقام و منصب استادی بآنان اعطا شود و مسؤول تعلیم و تربیت جوانان بیگناه دانش طلب باشند و چنین سخنها بروی کاغذ بیاورند و در جزء کتب دانشگاه و مؤسسات دیگر، یا در مجلات ماهیانه دانشکده‌ها و وزارت فرهنگ، منتشر سازند.

و بدین نگاه نباید کرد که نویسنده چنین مقاله و کتابی دسترس بزبان خارجی و کتابهای صحیح علما دارد و گاهی اسم آنها را هم در نوشته‌های خود می‌برد. جمالی منحصر بجعل مطلب نیست جعل سندهم از قدیم متداول بوده است و انگهی سند غیر معتبر هم هست. مرحوم احمد تیمور پاشا در عصر ما از علمای نامدار مصر بوده است. در تذکره تیموریه از کتاب المنهل الصافی نقل کرده است که لفظ سیاست (که از عهد ابن المقفع تا با امروز مستعمل بوده است) از سه (فارسی) و یاسا یا یسا (ترکی) مشتق است، سه قانون! من دسترس به مأخذ او ندارم، ولی بفرض اینکه صفدی چنین غلطی خورده باشد مرد عالم نباید آن را نقل کند مگر برای سخریه و تخطئه. در همان تذکره تیموریه گفته است غزا (قبایل ترك) بدین سبب غز نامیده شده‌اند که غزی جمع غازی است و این قوم غزو می کردند و اصلاً عرب بوده‌اند. سند این مطلب را نهاية العرب فلقشندی (ص ۴۰۴) و صبح الاعشی (ج ۴ ص ۲۳۱) گفته است، و در این دو کتاب که چاپ هم شده است چنین مطلبی نیست. در جای دیگر حدس زده است که اصل لفظ قوزاق (قَزاق) غَزاة بوده است، آن را قَزاة تلفظ کردند و سپس تصحیف نموده قوزاق گفتند. اللهم انی اعوذ بك من أمثال هذه السخافات.

از قبیل همین گفتارهاست مقاله‌ای که مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد هندی نوشته است و دران بگمان خود اثبات کرده است که نوالقرنین (مذکور در قرآن که یهود از حضرت رسول درباره هویت او سؤال کردند) اسکندر نبوده بلکه کورش کبیر بوده است. اگرچه این موضوع ارتباطی با اشتقاق سازی ندارد من باب شباهتی که با شیوه کار محققین ما دارد لازم دانستم اشاره‌ای بدان بکنم. ترجمه فارسی این مقاله در طهران منتشر گردید و بعضی از هموطنان خودپسند و نژادپرست ما این را تملق و تعارفی در حق خود شناخته پذیرفتند و همه جا تکرار می کنند، و حال آنکه در

باطل بودن و واهی بودن بهمان درجه قول کسانی است که قبیله قریش را از اولاد کوروش دانسته‌اند. باز گردیم بموضوع اصلی خود.

عبدالقادر مغربی از علمای بنام شام در مجله مجمع علمی عربی در دمشق در سال ۱۹۳۳ مقاله‌ای نوشته بود و بحث در کلمات مشتق از تن (بزعم خود او) کرده بود، مثلاً **تنبل** محرف تن پرور است، **تجفاف** معرب است از تن پناه؛ **تنبان** معروف است، **هنتان** بممنی جلدقه آستین دار، معرب نیم تن، **تنوره** لباسی که تمام بدن را پوشد از کمر بیائین، **تنباک** (تنباکو) گیاهی که بدن را تمیز و پاک می‌کند - این وجه تسمیه را در ذیل همان مقاله رد کرده‌اند و گفته‌اند که اسم جزیره‌ایست از جزایر آنتیل در آمریکا که این گیاه از آنجا آمده‌است (Tabago).

همین بزرگوار در سال ۱۹۳۲ در همان مجله مقاله دیگری نوشته بود درباره مشتقات از لفظ **د** فارسی، و الفاظی از قبیل **درب** و **دروند** و **درویش** و **درباس** و **دربازین** و **درفه** را بطریقی نادرست از لغات مرکب از **د** و **یک** چیز دیگر (مثلاً **درویش** = **در** + **پیش**) قلم داده بود، و انتقاداتی که بر «تحقیقات» او شد تا ۱۹۳۶ ادامه داشت. مقاله بسیار مفصلی عزالدین تنوخی (یکی دیگر از دانشمندان بنام دمشق و عضو همان مجمع علمی) در مجله مذکور (سنه ۱۹۳۶) نوشته و بخیال خود اثبات کرده است که **پودینگ** انگلیسی Pudding از لفظ پودنه از راه فوذنج که معرب آنست گرفته شده، و وقتی که انسان مقاله را میخواند و آن همه اسم کتابهای انگلیسی و کلمات بخط لاتینی و انگلیسی را می‌بیند فریب خورده گمان می‌کند تحقیقات علمی صحیح است.

باز یک عالم دیگر عرب عبدالله رعد در همان مجله (سال ۱۹۲۴) در مقاله‌ای تحت عنوان **الافاظ الحبشیه فی اللغة العربیه معجوس** را از نگوس حبشی که نجاشی باشد مشتق دانسته است (عالم مجاری هوروویتز زود باو جواب داد و گفت چنین اشتقاقی محال است).

عبد السلام محمد هارون از محققین معاصر در مصر رساله‌ای تألیف ابوالحسن مختار بن الحسن بن عبدون بغدادی در باب خریدن کنیز و غلام یافته و در جزء نوادر

المخطوطات (جلد اول) بچاپ رسانیده است. مؤلف گفته بوده است (ص ۳۷۱) که وقتی از کنیزان شهواریه گفتگو می کنند مرادشان جنس بخصوصی نیست بلکه این لفظی است فارسی مشتق از « الشهوة الكاملة ». محقق معاصر کتاب لغت فارسی به انگلیسی اشتاینکاس را دم دست داشته است؛ نگاه کرده و به اعتماد آن گفته: معنی شهوار بهترین چیز است در جنس خود، پس شاید از « الشهرة الكاملة » مشتق شده باشد! مرحوم قزوینی در یادداشتهای خود در ذیل **اشتقاقیات عامیانه** بچند نائی از این قبیل اشتقاق سازیها اشاره کرده است، از آن جمله کاریست که ترکهای عثمانی می کردند واسامی شهرهای قدیم یونانی وارمنی را بالفاظی عربی و فارسی و ترکی بدل می کردند نزدیک بتلفظ اصلی، مثل ارز روم که ارض روم می گفتند، و طرابزون که طرب افزون می گفتند.

و از این قبیل است حاجی طرخان (حاجی طاهر خان)، بختیاری (باختریان). اینکه استانبول را بدل به اسلام بول (اسلام افزون باد) کرده بودند، و مایدانوس (کیا جمفری) را محترف معده نواز، و پراسا (تره فرنگی) را محترف پرخاصه می گویند هم از همین قبیل است. نظیر اینها راهم مرحوم قزوینی در نوشتهها و گفتههای ایرانیان یافته است، مثلاً سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ کیلان (ص ۴۸ و ۵۰ و غیره) شمیران ظارم را که دریا قوت بلطف سمیران مذکور است - بصورت شمع ایران آورده، و در باب شمیران طهران هم بعضی عوام همین لفظ شمع ایران را بکار میبرند و بخیال خود این را لفظ قلم شمیران می دانند^۱.

مرحوم ملك الشعراى بهار شاعر بزرگى بود، اما نبایستی دعوى پهلوى دانی کرده باشد. حق این بود گذاشته باشد استادانى از خارج بیاورند که السنه قديمه ايرانى، فرس قديم و اوستائى و پهلوى و پارسى ساسانى و مانوى وغيره، و السنه سامى مثل سريانى و آرامى، و السنه هندى و فلان و بهمان را در دانشگاه ما تدریس نمایند تا کار باینجا نکشد که امروز باین فقره فلاکت باشیم، و روز بروز و نسل بنسل دانشگاه دیده های ما ضعیفتر و جاهلتر باشند و از روی ضرورت همین کسان را برای تدریس

۱ - چند مثالی از امثلهای که در این مقاله آورده ام مأخوذ از یادداشتهای مرحوم قزوینی است (جلد اول صفحات ۷۱ و ۱۵۰).

السنه قديمه‌ای که نمی‌دانند بمشهد و شیراز و تبریز و اصفهان بفرستیم درس لغت‌سازی بشاگردان ما بدهند. بایستی مرحوم بهار جلد اول سبک‌شناسی را ننوشته باشد و بایستی در مجلدات دیگر آن، و در حواشی که بر کتابهای تصحیح کرده خویش نوشته است، اصلا دم از اشتقاق لغت نزده باشد. ممکنست بمن بگویند از کروا موتا کم بالخير، و ملامت کنند که بجان مرده‌ای چوب میزنم. ولی آخر آن کتاب و سایر کتابهای او و تعلیمات نادرستی که موجب گمراهی جمعی شده است و می‌شود هنوز در میانست و تدریس می‌شود؛ و پیخته خواران از آن کتابها بدون ذکر مأخذ نقل می‌کنند و بخود نسبت میدهند. مرحوم بهار در سبک‌شناسی (ج ۳ ص ۷۵) گفته است: وجه تسمیه صحیح شهر ری اینست که در اصل این ناحیه را رد گفتندی. این مطلبی نیست که انسان از روی حدس و ظن و خیال بتواند گفت، مأخذ و مدرک وسند میخواهد.

مرحوم بهار ۲۷ سال پیش در تاریخ سیستان (حاشیه بر ص ۹۳) راجع به معبد و آتش‌خانه‌ای که دران سخن از خورشید می‌رود نوشت: خورشید معلوم نشد چیست، شاید خانه و محلی هم برای ستایش خورشید داشته‌اند و بعید نیست که خرابات شعرا مربوط بهمین معنی بوده و در اصل خورآباد باشد. اگر این سخن در همین حاشیه می‌ماند و هرگز بازگو نمی‌شد بنده مجبور نبودم اینجا به نقد آن بپردازم، ولی دوست ما آقای دکتر رجائی در ضمن تألیف فرهنگ اصطلاحات عرفانی حافظ بلفظ خرابات که رسیده‌اند اقوال مرحوم بهار و جناب آقای همائی را که از دولاب مبارکشان شنیده‌اند نقل کرده‌اند (ص ۱۰۹ و مابعد). جای تأسف است که نصیحت عالمانه جناب آقای فروزانفر را کار نبسته‌اند که در همین مورد بایشان گفته بوده‌اند: مادام که برای استعمال خورآباد شاهدی بدست نیاید این گفتار را حدس محض باید تلقی کرد و ترکیب خرابات را در عربی صحیح و بکار رفتن جمع را در معنی مفرد از امور متداول دانست. هرچه مولوی به مرید خود بگوید:

مهر دانایان میان جان نشان دل منه بر صحبت بیدانشان

مرید نمی‌پذیرد، چونکه میان دانا و بیدانش تمیز مشکل است.

این جماعت می‌خواهند که بی‌پا جهان نوردی کنند و بی‌دست در دریا شناوری

کنندوبی بال درهوا پرواز نمایند .

ما کثرة الشعراء الاعلة مشتقة من قلة النقاد

آقاجان ، اول باید تحقیقات مفصلی را که درباره مهر پرستی شده است (شاید متجاوز از دوست کتاب و مقاله) خواند . در طول تاریخ دید که آیا مهر پرستی را هرگز بزبان فارسی خرپرستی می گفته اند یا نه ، دید که آیا آباد در هیچ جا بمعنی معبد و پرستشگاه بکار رفته است ، و آیا هرگز در معابد مهر پرستان فاحشه بازی و قمار بازی و شرابخواری مرسوم بوده است ، و آیا هرگز گفته شده است که فلان پرستشگاه مهر خر آباد نام داشته ، سپس حدس زد که خرابات همان خر آباد است . مادام که حدسها این طور بی پرویا و بی اساس باشد گفته استاد بزرگ دانشگاه امروزی ما با گفته راغب اصفهانی که هشتصد سال یا نهصد سال پیش گفت « سیمرک چنانست که کوئی بنهائی سی مرغ است » (محاضرات ج ۲ ص ۲۹۸) ، یا دبیر از دو ویر مشتق است یعنی ذکاءان (ج ۱ ص ۴۵) هیچ فرقی ندارد . حتی با گفته آن کسان هم تفاوتی ندارد که دیوار و دیبا و دبیری و دیوان را از دیو گرفته اند ، و خدیو و خدا و دیوان مازندران و دیوسفید و سیه دیو و ارژنگ دیو و اکوان دیو و دیو هفت سر همه را مظهر یک چیز میدانند ؛ و قصه مردی را که از روی پلی می گذشت و دستمالی پر آرد در دست داشت که گوشه های آن را کره زده بود و در این ضمن بخدا نالید و درخواست که کره از کارش بکشد ، کره از دستمال باز شد و آردها ریخت و از لابلای درزهای پل برودخانه سرازیر شد ، و او گفت « خدایا ، صدها هزار سال خدائی کرده ای ، هنوز فرق میان کره کار و کره دستمال را نمی دهی » مربوط بمثل فارسی میدانند که کار دیو وارونه است . و اگر کسی ادیب و دیوبند و دیپ انگلیسی و دیوانه و دیو جانس و هشدیو و دیوچال و آندیو را با devil و teufel و dieu و deum و deviner و divination و دی ماه همه را در یک مقاله جمع کند و آن رامبنای تحقیقاتی درباره دیو و دیو پرستی و آداب و رسوم ملل و السنه آنها و تقارب نژادی و دینی شان بسازد و لو اینکه اسم هزار کتاب را هم در مقاله یا کتابش ببرد و عباراتی به یونانی و لاتینی و پهلوی و سانسکریت و غیره در میان سخنان خود بگنجاند تازه بقدر خردلی ارزش ندارد .

شکوری نامی در قدیم کتابی بزبان عربی در باب قولنج و هیضه نوشته بود که در آن گفته بود القولنج المسمی ایلاوش و تفسیره ربّ سلم (ژورنال آزیاتیک سال ۱۸۵۳ ج ۱ ص ۳۴۶). گویا مردك عبری می دانسته و این را کلمه ای عبری تصوّر کرده است . این هیچ فرق ندارد با قصه ای که یکی از اهل آذربایجان می گفت : مردی تبریزی وقتی بطهران آمد ؛ زیر کرسی نشسته بودند و از کیل پیش مهمان گذاشته . او تا آن زمان از کیل ندیده بود . یکی برداشت پوست کند و خورد ، خوشش آمد . پرسید این را از چی ساخته اند . میزبان گفت : این از کیل است . مهمان گفت : اگر از کیل ساخته اند خوب ساخته اند .

مرحوم رشید یاسمی هم بشوخی حکایت کرد که : معدنی از اردنه در ناحیه ای از ایران یافت شد ، آن را اردکان نامیدند ؛ آتش فشانی شد و اردنها به هوا رفت و بر زمینی فرود آمد ، آن جا را اردستان خواندند ، بعضی مردم اردنه را باشیر خوردند ، نام ایشان را اردشیر گذاشتند ، اهل شهری هم آمدند و از اردستان اردنه را باییل حمل کرده بشهر خود بردند ، آن شهر به اردبیل معروف شد .

بعضی از مطالبی که در مقالات ماهنامه وزارت فرهنگ و مجله دانشکده ادبیات و در بسیاری از کتب درسی منتشر شده ، و بعضی از حدسهای که در دیوان فرخی چاپ آقای دبیر سیاقی و تعلیقات بردیوان ناصر خسرو مندرج است و از آنجا به لغتنامه مرحوم دهخدا منتقل کرده اند و می کنند ، پای کمی از این شوخی مرحوم یاسمی ندارد ، فرقش فقط اینست که آنها جدی تلقی شده است .

حکایت دیگری از عالم بزرگی که از گفتن « نمی دانم » ابا نداشت می آورم تا عبرتی برای فضایی ما باشد . ابن خلکان در ترجمه حال ابوالعباس احمد بن یحیی معروف به ثعلب که از لغویون و نحو دانان بزرگ عربی بود نقل می کند که : ابو عمرو زاهد معروف به مطرّز گفته است « در مجلس ثعلب بودم ، کسی از وی چیزی پرسید ، او گفت « نمی دانم » . آن کس گفت : آیا می گوئی نمی دانم و حال آنکه از همه شهرها روی بنزد تو می آورند و تمام شترها را بر در تو می خوابانند ؟ ابوالعباس ثعلب جواب داد که : اگر بشماره آنچه من نمی دانم بشکل کوسفند بمادر تو می دادند مالدار

می‌شد.

بقدر کافی چندین مرده وزنده را دم‌چك گرفته و جماعتی را از خود رنجانده‌ام. اما رنجی که بنده از خواندن نوشته های ایشان برده و خون دلی که خورده‌ام بمراتب بیش از رنجی است که اُحیا و بازماندگان اموات مذکور در این مقاله از خواندن این صفحات خواهند برد. بهر حال گفتار را بدین جا ختم می‌کنم و امیدوارم از برای زندگان عبرتی باشد که بشیوه در گذشتگان اشتقاق سازی نکنند، و بکار مفیدی بپردازند. مع هذا یقین دارم همین امشب باز از کسی که نه انگیزی می‌داند و نه عربی خواهیم شنید که انگلیسها لفظ earth را از ارض عربی و فرانسویها آسانسور را از آسان و سر خوردن فارسی گرفته‌اند. شهر یور ماه ۱۳۴۱

مجتبی مینوی

در شماره سابق، در قسمت اول این مقاله، ص ۲۵۱ س ۱۲، سهو و اشتباهی روی داده است و نشکرده همان اسکنه کمان شده است و حال اینکه گزن است.